

همان رودخانه کوچکی که بطرف مشهد جریان دارد واقع بر روی آن رودخانه  
 پل هشت چشمه ساخته بودند که حالا از استاز شروع عام از طرف مشهد مقدس  
 وقتیکه میخواهند داخل این بقعه شوند از این پل بالنسبت عبور میکرده اند  
 نلال زیاد در داخل حصار قدیم شهر دیده میشود بر روی یکی از نلال قبر واقع شده است  
 از علائم خارجی معلوم میشود که این شهر که مرکز جمعیت زیادی نبوده است این شهر را  
 مثل سایر شهرهای ایران از کل ساخته بوده اند سنگی که من در اینجا دیدم فقط  
 قطعه ایست شبیه سربس توری که در بنائی پل بکار رفته است چیزی که باید دانست  
 اینست که دیوارهای حالت این شهر هر دیوارهای قدیم شهر طور است یا تغییر کرده  
 و متحد عمارت نموده اند از قرار کمی وسعت محوطه حالت شهر و نازکی دیوارها گمان  
 میکنم بعد از خرابی شهر قدیم محوطه کوچکی را بجهت حفظ بقیة سکنه دیوار کشیده  
 باشند اما چون در خارج حصار آثار و علائم آبادی قدیم دیده نمیشود اعتمادی  
 بر این گمان خود نمی نمایم بلکه تصور میکنم دیوار حالت را بجای همان دیوار قدیم بنا  
 کرده اند در خارج حصار بعضی تپه ها است که از خرابه خانه ها وجود یافته اما این  
 خانه ها بالنسبه جدید بنا بوده و خیلی بی پونات و این تپه قدیم ندارد علائم  
 جوهرها و نهرهای زیاد که از رودخانه سوا شده بنظر می آید و معلوم می نمایم که  
 سابق اینجاها از راعت زیاد می نموده اند در هفت یا هشت میل شهر مشهد  
 مقدس یعنی فیمابین طوس و مشهد محوطه مربع خیلی بزرگی با آثار خرابه دیده  
 میشود که شاید در قدمت مانند دیوار خرابه های طوس باشد و احتمال میرود  
 تا بیایم قیاساتی باشد چرا که اینحصار برای شهر کوچک و برای باغ شخص غیر از

پادشاه بزرگت (حدس مسیو فیروز در این باب صائب نیست و سعت این محل زیاد  
از باغ است و شهر قهقهه معروف و تحقیقاتی که در این باب بعمل آمده بعد  
ذکر خواهد شد) قدمت شهر طوس بر یقین از یاد است در قدم کمال عظمت را  
داشتند ولی در قرون متوسط چندان اهمیت نداشتند است از آنجمله  
این بود اختلاف اقوال در باب طوس و نگارنده محض ایضاح فصلی در تحقیق و مصداق  
کلمه طوس مینگارند تا مطلب بدرستی واضح و معلوم شود

### فصلی در تحقیق مصداق کلمه طوس

بر متبع حاذق و متصفح ماهر مخفی نیست که عبارت علمای فن جغرافی در تعرف  
مصداق لفظ طوس اختلافی دارد تا در طوس و ناحیه مینگارند و آخری مدینه  
و ثالثه بلدین در عرض یکدیگر و رابعه مدینه مشتمله بر بلدین و خامسه  
مدینه مشتمله بر محلتین و سادسه اربع مدین و کثیرا مشهد مقدسه و ضوئیه  
صریحاً بطوس ملحق می شمارند و احببانا خاصه در کلمات مسخرین مورخین مشهد  
بطوس عطف میدهند تا دفع این عبارات باینکه بگرد ظاهر است چنانکه بعضی  
در حالین و علمای جغرافیا از اهل فرنگ نیز بدین خاطر و مزج تقریر جسته و  
تقطر یافته

تکریر تقریر بسیار است تا آنکه این حواله در طی تعداد نواحی مملکت خراسان میگویند  
و این عبارت را نیز از حواله فرنگی و اگرها جیشا و شخته و اجلا منزه و جبا یله نیابور و  
و هرات و بلخ و بخارا و ماوراء النهر گویند و اینها در الصغر فنیها قوه است و طوس  
صریحاً این عبارات در ناحیه بودن طوس ظاهر و هویدا است و هنگام عبارت دیگر

این حرف که میگوید فرموده‌ها را در کتابها و نظایر آن نوشته و آنرا عبارت کاتب چلبی که  
میگوید (طوس ناخبره)

و عبارت علامه سماعی که میگوید طوسین ناحیه بخارا است و الف قریه و قاضی  
شمس الدین محمد بن عبد الله الطنجی در تحفه النظر میگوید ثم فی سفر الجبل الی مدینه  
طوسین که بزرگترین و عظیمترین بلاد امام الشیخ ابی حامد الغزالی و بیها قبری و احلنا منها  
مدینه مشهد الرضا و شهاب الدین باقوت میگوید و مدینه بخارا بیها و بیها بونی  
عشره فرسخ شمالی بلاد تیسقال احدیها الطابری و الاخری و اولها الکرمه الف قریه و فحشها

ذکر یابن محمود قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد میگوید طوس در مدینه بخارا است  
نسیابو مشهور است و میاوشجا و الفد کشته است علی محلیتین قال احدیها طابری و الاخری  
و مسقرین المهلل میگوید و طوس در بیج مکانها اثنا کبیر ترا و اثنا صغیر و خواند میبرد  
حبیب السیر در شرح احوال یکی از معاصرین شاه اسمعیل که امیر محمد موسوی است  
میگوید وی در سلاک اعظم نغباء و رضو و نظام داشت و در این اوقات منصب  
فضا و لایت طوس و مشهد مقدسه برقرار گشت که از انقبیل ابراهیم مشهد در مقابل  
طوس علی السبیل القاطف در نوار بیج گوردکانیان و صفویه بسیار بنظر رسیده  
اینها کلمات متخالف و عبارات متدافع قوم است در موضوع طوس همانا کارل پتر  
افرینچ نیز این شایعات صورتی و تضادات ظاهریه را در کتب علمای این فن و  
غیرهم دیده است که میگوید آنچه در باب طوس ذکر کرده اند درست  
روشن نیست

نهر  
طوس طوس  
بر نودزینا که در  
چنانکه در زمانه  
مسطور است  
(در نقشه)

و توضیح صحیح و تحقیق رشپوک که جمع مابین عبارت نرینز بدان حاصل میشود و آنست که  
جشید پیشداری در این قطعه مخصوصه از صفحه خراسان شهری ساخته بود و  
چون آن شهر روی در انهدام نهاد و یا بکلی انهدام یافت توس بستان منقوطه پیر نودز  
در آن از نو بلدی اخطاط نمود و بنام بانی مشهور شد نگاه اسم نوس علی سبیل  
التجوز والانتاع بر کتب این قطعه مشتمله بر رسالتن و مزارع و مروج و مرائع اطلاق  
رفت از قبیل اطلاق لفظی که اصلا اسم شهر است بر کل قطعه مشتمله بر بلوک  
معین و اعمال مشخصه و اطلاق لفظی که از آن اسم قصبه است بر قطعه جاویه معهوده  
و قریه معدوده الی غیر ذلک من الاشباہ والنظائر و بعد از ظهور نور اسلام و وقوع  
تخریفات در اسامی بلدان و غیرها عربی این نام را تعریب کرده بظامشاله تنطق نمود  
بعد از آن چون بنام طوس نیز مطوس و سرگشت این اسم بر این قطعه چنانکه خاک پشاور  
و شهر پار و قصران و خوار و غیره را خاک ری میدانند و همین اسم میخوانند بانکه  
خود شهر موسوم بری مدروس و معدوم شده و از آن چیزی برجای نمانده است  
الأعین والآثر و بعد ذلک دو قصبه از اراضی ممتازه و با از قری عامر ان بدو اسم  
مخصوص صورت عمران پذیرفته و رفت و رفت هر کدام از فطر اهمیت شهر به  
شده است یکی طابران که بزرگتر بوده چنانکه کاتب چلبی می گوید که (باش  
قصبه سنر طابران دبر لر)

و دیگر نوقاز که کمتر بوده و مسافت میان این دو بلده بنصریح جماعتی از قوم سنا  
ش فرسنگ میرسد و از این دو بلده کبیره گذشتند و قصبه دیگر بالنسبه از  
سایر آبادانیهای کشور طوس بزرگتر بوده و با بتدریج اهمیت بهم رسانیده مصداق

بلده شده اند و سنا باد قبر پر بوده است غنای رفیع بلده نوفان چدر و از نوفان در

همین زمان مشهد مقدس نیز موجود و مدن کور میباشد و چون حضرت امام

ابوالحسن علی بن موسی سلام الله علیه در قبه هارونیه که در میان باغ بسپار

بزرگی بوده است از حید بن قحطبه از باغات فریضه فرورده بخاک رفت و سنا باد را

این شرف عظیم و مکرمت خاطر نصیب افتاد بتدریج بر عامریتان بیفزود و در

فترات متعاقب شهر طابران و نوفان بل و غیره مامور در تطاول عساکر طوایف

مختلف گردیده در آنها کشتارها شد و تا واجهت هارون و هر چند ملوک در اوقات

سکون بممالک بدفعات همان بلد مخصوص اعمارت کردند و پاشهری جدا گانه

بنیاد نهادند لکن شایع تشیع در خراسان و لومع الثقبه فی بعض الاحیان بتدریج

چنان اسباب عمارت مشهد مقدس شد که در فطعنه طوس مصری جامع بجزا

فائمه نمایند و اما قصبات بانه و بلاد عامر خود را بان ارض مبارک رسانیدند

و مجاور ابیدی شدند بتخصیص از واسط کور کانیان تا این عهد سعادت نشار علی

هذا التحقیق الرشیق

پس هر گز که میگوید طوس را پس نوز در ساختن مثل خواجه محمد الله مستوفی

و غیر و نظری بر وضع اولست و شهر قدیم و اطلاق طوس بر بلوک و اعمال در آن

از منبر بر سبیل مجاز بوده است لاشک مثل اینکه اطراف و نواحی فزونی نیز قزوین

میگویند علی التجوز و شهر این نوز که اول شهر طوس بوده شاید همان باشد که در

النک تمفه آثاران نمودار است و ذکر زیبا بد چنانکه آخر شهر موسوم بطوس

همانست که شرح از پیش نگاشتم و از خرابی آن بر آبادی مشهد مقدس افزوده شده است

نکته  
در این خصوص  
این خوف نیز طوی  
که ناحیه طوس جز  
شهر است مثل آنکه  
و طابران و نوفان  
بر و غور و غیره  
بر و علی الضار  
شهر خزان میباشد  
مجاوره بشهر  
در زمان مشهد  
تقریباً بیست  
و ارض شده  
سنا باد میزند  
که این تقریباً  
اسوار و در این  
نیک بنیان جامع  
احتکاف از نوز  
نوفان مستوفی  
سکونت و از آنجا  
ببار بلاد خراسان  
حمل میزند و هر  
انقضای آن  
از کان من امر  
نظر و فرود  
و هیچ مگر  
که در حال  
در موجود  
مخلد از  
نیاید و خود  
نصرت ابو  
نماند  
کردم و بل  
صانع  
است

وهر کس که صر بچا طوس را ناحیه و با فطعه و با قسمتی از خراسان مینویسد و با عبارتی  
میگوید که مستلزم این معنی است مثل آنکه موز خون بدو واحد مینگارند که هر  
الرشید در طوس مرد بر لب همین کوری که در آن مدفونست با آنکه اینجا باغ  
بوده است از فریضه سنا باد نظر بر حقیقه ثانویه است از نسخ اطلاق و از بی بر طهرانی  
فیروز آبادی و صاحب کتاب لباب میگویند و الطائر من الحد بلد طوس و هکذا  
ابوالذر با فوت جوی میگوید طوس کوه و قصبه الطائر من حد و غیر نری صحیح  
مینویسد که طوس ناحیه جلیله بود پشته اطائر من حد و غیر نری صحیح  
و گمانند که طوس را در شهر مینویسند و با چهار بر سبیل مجوز است بحذا المضنا  
بقریه المقام و استعمال اسم موضوع از برای کل کشور در قصبه عظمی و کرسی کیران  
شایع است هر چند از قصبه و اسمی مخصوص نیز بوده است مثلاً کسی که از خارج  
داخل عبدالله آباد ساوه شود جایز است بگوید که ساوه در آمدم اگر چه غالباً الهجا  
عبدالله آباد میگویند و از این قبیل است اطلاق مصر بر قاهره پس بر لفظ طوس  
نسبت ببلده و ناحیه آن دو حالت متقابل طاری شده است نخست در بلده حقیقت  
بوده و در ناحیه مجاز و ثانیاً که بنای این نوزاد میان رفت است و این اسم بر این کشور  
مانده در ناحیه بوضع تعیین حقیقت شده و در بلده بن و با بلاد اربع مجاز و هر کس که  
میگوید طوس شهریت مشتمل بر دو محله یکی طایران و دیگری نوفان بخاطر فتنه  
و کلمات قوم را فهم نکرده چه مابین این دو شهر موافق عبارات صحیح قوم شش  
فرسنگ فاصله است پس کلام ذکر یابن محمود در آثار البلاد محل صحیح ندارد الا  
بتکلف بعباد و هکذا صاحب معجم البلدان میگوید طوس مدینه طایر است و این

نیشابور نحو عشره فرسخ نیشابور علی البلد بنیعیال لاحدینهما الطابیران والآخری  
نوفان هم عبارتیست علیل وهرچا بنویسند مثلاً که حکومت و بافضاطوس و  
مشهد بفلان یا بفلان نعلوک گرفت عطف جبرلیت بملاک که در کبریه مبارک  
و اگر طوس را بر مشهد مقدس عطف داده باشند غالباً آنکه از روی تسامح است  
در تعبیر فاحفظ علی ما فلنا فلا ینبتک مثل خبیر

خانیکف از دانشمندان روس که تقریباً بیست و شش سال قبل سفری بنجاشا  
کرده و خرابه شهر طوس را بازدید نموده و طوس را از شهرهای با عظمت مشرق  
زمین دانسته بعضی تحقیقات مینماید از جمله بنای بقعه وسط شهر طوس و  
مسجد دانسته و گوید در قدیم این مسجد خیلی معتبر بوده است نیز از آثار برج خرابه  
سخن نموده و آنرا از اوطان مشمارد و میگوید فرزند وی معلوم نیست و گوید  
مسجدی را که مسپوزی در آن کلیسیا در سفرنامه خود مقبره فرزند وی نوشته حال اخیر  
و بجای آن زراعت گندم میشود و آخر الامر خانیکف گوید در طوس سنک قبرست که  
نارنج از نهصد و هشتاد و سه است و در اسطرلاب یک در سال هزار و صد هجری  
ساخته و رسم شده اسم مشهد و طوس هم در ضمن اسمای بلاد عظیمه در آن ترسیم  
شده و از آنجا که طوس از اما که مقدس محسوب نمیشود که محل اجساد اموات را بدان  
نمایند از سنک قبر فرزند چین بر میآید که شخص متوفی و صاحب قبر از اهالی خود  
طوس بوده و این فقره و رسم بودن اسم طوس در اسطرلاب مبرهن مینماید که  
شهر طوس در سال نهصد و هشتاد و سه بلکه در سال هزار و صد هجری  
ایاد بوده است

نگارنده گوید هر دو دلیل خانیکت ضعیف است چه ممکن است متوقن مزبور از اهالی  
فرا و مزراع طوس بوده باشد نه از اهالی شهر و رسم اسم طوس با مشهد مقدس در  
اسطرلاب علی سبیل الترادف باشد نه تحقق وجود شهر و این در نوشته شایع است  
و چون محققست که در شصت و سه سال قبل طوس رو بخرابی و مشهد مقدس رو  
با بادی داشته احتمال نمی رود که در سال نهصد و هشتاد و سه دیگر چیزی از آبادی  
شهر طوس مانده باشد تا چه رسد بسال هزار و صد هجری

تواریخ منعیله طوس

در خلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سعید بن عاص را با مارت خراسان  
فرستاد و عبد الله عامر کبیر را معاون او فرار داد چون سعید بن عاص بکوفه رسید  
خبر یافت که عبد الله بخراسان رفته اند از عقب او روان شد چون سعید بنی شاپور  
رسید عبد الله هم رفته بود بر خسر نشست و سپاهی بطوس فرستاد و آن تواریخ  
نا ایاورد و بنا بعضی بصلح و بعضی بحرب بگشاد

حجاب  
تجاریه السلف  
گوید بعد از آل زامک  
واقع بن نصر سنیار  
شاه بود و سمرقند  
گفته پیش از بزرگ  
تجاریه و بخراسان  
و چون بطوس رسید  
وفات یافت و در  
اوراد فرمودند در  
سنه ثلاث و تسعین  
و مائة

خواندم پسر و جیب التیر مینویسد در سال صد و سی هجری که نصر سنیار  
از ابو مسلم مروزی خائف شد فرار از مرو بسرخس آمد و از آنجا بطوس و از طوس  
بری شناخت

و در هر سال فخطبه از جانب ابو مسلم مروزی مامور شده را بت مملکت سنان  
برافراست و نخست بضر ب شمشیر ولایت طوس را از اتباع نصر سنیار بگرفت پس از آن  
بطرف جرجان حرکت کرد

بموجب بعضی تواریخ دیگر در سال دوست و هشتاد و سه هجری در ماه رمضان



عمرو لیث در نیشابور بار افخ بر هب شمشک کرده او را منهنزم ساخت و افخ بطوس  
آمد و لشکر عمرو لیث او را تعاقب کرده بار دیگر او را شکست دادند و او و بنحوارزم  
رفت

بنابر مسطور است تاریخ همدنی بترجمه ابوالشرف فاضل بر ظفر بن سعد المنشی  
الجرقادی بعد از آنکه ملک نوح بن منصور سامانی عظامت امیر ناصر الدین سبکتگین  
در سال سیصد و هشتاد و پنج هجری ابوعلی سیمجور را منهنزم ساخت و امیر ناصر  
الدین و سبف الدوله محمود پسرش در نیشابور بماندند شنیدند که عبد الله  
عمری وزیر نوح سعایتی از ایشان در پیشگاه سلطنت مینماید و چون این گفته شایع  
شد برای صفی اذات البین امیر ناصر الدین و عبد الله عمری نوح بطوس آمد و سبف  
الدوله محمود بخدمت نوح شنافت و غبار کدورت مرتفع گردید

هم درین کتاب گوید بعد از آنکه ابوعلی سیمجور و فایق در نیشابور با سبف الدوله  
محمود جنگ کرده این شهر را باز متصرف شدند فایق بطوس رفت و با ابوعلی  
راه نغان پیش گرفت و بوساطت نغان آنها باز بوقامی بدل شد ابوعلی نیز بطوس  
آمد و در نزدیکی اندر خ از فرای طوس جای گرفتند و امیر ناصر الدین بالشکر جوئی  
بطوس و نغانه جنگ مینمایند مشعل شد و انرا امیر ناصر الدین و سبف الدوله  
محمود دشمن و امقهور کرده ابوعلی فایق مرار نموده بکلات رفتند و این در سال

سیصد و هشتاد و نوزده بود و ابو الفتح یسعی گفته است

و کنت الامیر ناصر الدین  
حاج القلیع بن ابی بکر

الذکر ما التا ابو علی  
عمری الشکاف ابی بکر

وضیر طوس معقله فاضله  
علیه طوس ایشان طوکی

هم درین کتاب گوید پس از آنکه سیف الدوله محمود فائق و بکوزون و عبدالملک  
بن نوح و ابوالقاسم بن سمجور و ادرم و مر و شکست داد و عبدالملک و فائق بنجار را  
رفتند و بکوزون بنی شاپور آمد و ابوالقاسم بن سمجور و بقهسار شد سیف الدوله  
روی بطوس آورد تا بکوزون و ابوالقاسم بن سمجور بهم نیویدند بکوزون از خوف  
راه جرجان گرفت سیف الدوله را و اسلان جازب را بر عقب او فرستاد تا او را از حد و  
خراسان بیرون کرد و روی بخدمت نهاد و سیف الدوله طوس را بدو داد و او را با  
جمعی از طبقات لشکر بطوس گذاشت و بهرات رفت

نیز در این کتاب است که چون سلطان محمود اهنک غرغور کرد التونش حاجب و الی  
هرات و اسلان جازب و الی طوس را بر سبیل مقدمه بدان ساخت فرستاد

بموجب مسطورات سایر مورخین در آخر دولت یحیی الدوله سلطان محمود طایفه  
سلاجقه اجازت خواسته که از ابی چون بگذرند و در این طرف اب مقام کنند محمود  
ایشان را رخصت داد اما اسلان جازب و الی طوس که بانی رباط سنک بست میباشد  
و مرقد او نیز در همان رباط است سلطانرا گفت راه دادن ایشان بخراسان صواب  
نباشد زیرا که بسیارند و ساز و عدنی دارند نباید که از ایشان فیادی متولد شود  
سلطان بسخن او التفات نکرد و رخصت داد تا از اب بگذشتند و در حد و طوس  
و ایپورد و نسام مقام کردند

در سال چهار صد و بیست و نه ابو بکر طویل محمد بن میکائیل بن سلجوق شهینشاپور  
بگرفت چون این خبر سلطان مسعود رسید سبانی و اباسی هزار و از غزنی بخراسان

و سناد تا اطراف خراسان را از سلجوقیان پاک کند چون بخراسان رسیدند پراکنده شدند در حوالی سرخس با طغرل بیک مصاف داد و منهزم شد بعد از اسارت مسعود منوچهر ایشار شد آنها را با اطراف خراسان متفرق گردانید بعضی در بیابان خوارزم بمیان و بیک رفتند و برخی بکوه طوس پناه جستند و بدان معافله متحصن شدند

در سلجوقنامه گوید مرتباً از که سلطان مسعود بخراسان آمد در آن ایام طغرل بیک بطوس بود و برادرش خیز بیک از وی جدا شده مسعود خواست طوری کند که تا برادران بهم نپیوستند آنها را مفهور سازد اما در موقع کار خود بر پشت پیل خواب رفت و کسی جرئت بیدار کردن او ننمود و مقصود از دست رفت

صاحب حیب التبر گوید در سال چهارصد و شصت و سه الباقی سال بعد از مراجعت از غزای روم بجانب اصفهان رفت پس از وصول بان باده شپید برادرش قاورد در کرمان داعیه مخالفت دارد سلطان چنان غریمت بد آن جانب معطوف گردانید قاورد و محض استماع خبر توجیه سلطان بر مضطرب گشت رسولان سخندان با ستار مجدلت ایشان فرستاد تا همعاز پر دلین پرتاپره غضب صالح تاج و سرپر و امنظفی ساختند سلطان از بین راه بصوب نیشابور که در الملک او بود ولایت مراجعت افراشت و در آن باده طوی سنکین داده و لداو شد خود سلطان ملک شاه را ولعهد گردانید در اینحال خاضع نام در حد و خوارزم لوای مخالفت مرتفع ساخت سلطان از نیشابور بیزم رزم حرکت کرد و براه مرو طی مسافت نموده خاضع در نواحی خوارزم دو برابر آمد بین الجانبین محاربتی واقع شد و سلطان بفتح

وظیفه اختصاص یافت خاضع و رازمهر که بر نافت انگاه خوارزم را بولد خود ارسال  
نمود و بجان خراسان بازگشت چون بولایت طوس رسید بشرف  
طواف منار فایض آنوار مشرف شد و از اینجا بموضع رادکار شتافت  
در سال پانصد و یازده در طوس فتنه عظیمی برپا شد و سبب آن بود که علوی  
مشهور در روز عاشورا با بعضی از فقهای نزاع کرد و کار بطن و ضرب کشید و  
از هر طرف جمعی بتعصب جمع شدند و فتنه بالا گرفت و اهالی دهات بمشهد  
آمد شهر را احاطه نمودند و خانه مشهدیان را غارت کرده متفرق شدند و چند  
اهل مشهد خطبه روز جمعه را ترک کردند

بموجب بعضی نواریچ در سنه ششصد و شانزده سنتای ( سردار چنگیز خان )  
از راه جام بطوس رسید و هر کجا بایلی پیش می آمدند ابقا می کرد و هر کجا سرکشته  
می نمودند مناصل می ساخت قرائی شرفی طوس از قبیل نوقان و غیره ابل شدند  
و خلاصی یافتند از اینجا رسولی بشهر طوس فرستاد در خراج جواب دادند لهندا  
درد پرها که در جوار شهر طوس بود قتل با فراط کردند

بعد از غلبه مغول بر طوس در سال ششصد و شانزده شهنشاه بر اینجا بگاشتند  
در سنه ششصد و هفده اخبار اراجیف شایع شد که سلطان محمد خوارزمشاه  
بر مغولان غلبه کرده لهندا سراج الذین نام با بعضی از اجامه شهنشاه مغول و امغول  
کردند و سراو و ایندیشا بور نزد بجزیر الملك فرستادند سپیدابو تراب نام که خیل  
طوس با و سپرده شده بود پنهان از اهالی طوس با سنورفت و تیمور را باد سنه  
از مغول که در اینجا بودند از قتل شهنشاه خبر داد تیمور برای اعلان کس نزد نو پنهان فرستاد

و منوجه طوس شد و باسب صد سوار در سراج الدین را که با سه هزار مرد در ط  
بود و بیارگاه امارت نشسته مغاضبه فرو گرفت و لشکر او را اکثر بکشت و ت  
رسیدن لشکر بزرگ حصارهای طوس را خراب میکرد در سال

چون طغاجار گویند  
دانش چنگیز خان در  
عاصره نیشابور کشته  
شد لشکر مغول برنج  
بسیار در بعضی بطور  
رفتند و درین گویا  
چون کشته بکشتند

ششصد و نود و پنج در سلطنت غازان خان داوود بن براق از ماوراءالنهر بخراسان  
آمد تا مازندران برفت و اکثر بلاد خراسان بکند و بسوخت علی الخصوص نیشابور  
و طوس و مشهد جمله را تاراج نمود

در سنه ششصد پنجاه  
و سه در ماه ذیحجه  
ملاکوخان از جیحون  
عبور نموده بطوس آمد  
و در طوس امرای خود  
ملاکوی را طوی داد  
در خلاص این احوال  
ملک شمس الدین محمد

در سال هفتصد و هجده در سلطنت سلطان ابوسعید مغول شاهزاده یسار  
از جمله که هرات بگذشت و بقصد تسخیر خراسان و مازندران بجام رسید و از این  
حرکت کرده امرای سلطان ابوسعید که در طوس بودند و همه بعشرت مشغول  
و لشکرها پراکنده ناگاه شاهزاده یسار و خود را برایشان زد و تمام خیل و خانه ها  
ایشان را غارت کرد و مواشی و مواشی و خواتین و خزانین و خپام و خرگاه و نوبت خانه و

کوفت برسم رسالت نزد  
امیر ناصر الدین محمد  
او بنی کین الدین خود  
الموقف حکم قلعه سر  
بود رفت

در سال ششصد و گله و روزه ایشان بگرفت

پناه و چهار حکومت  
خراسان از دست منکوقان  
باو غوغایان محول شد  
شرف الدین خوارزمشاه  
که نویسنده بود در کتاب

بعد از فوت سلطان ابوسعید که خراسان در میان امرای مغول تقسیم شد از  
جمله طرف شرقی و غربی خراسان چون طوس و مشهد و قوچان و ایپورد و ساند  
حدود دهستان را پیرا امیر ارغوشا امیر محمد بیک و بعد از آن برادرش علی بیک

شیرت نفس جهت  
خطبوا موالک نولایت  
مقتدا و غوغایان  
شرف الدین در بلاد ضبط نمودند

در سال هفتصد و هشتاد و سه که امیر تیمور گورکان بر تمام بلاد خراسان استیلا

که در تحت حکومت  
او غوغایان و  
قبایلی استوار گشته  
نفرین شده نیشابور  
مخالف و با امیر

بافت بطوس و رود نمود حاجی بیک جانی فریانی از امرای امیر تیمور که بعد از قتل  
اصفهان بکومت انجام منصوب شده بود و دفا بن و ذخا پر بسیار بدست آورده

نفرین شده نیشابور  
مخالف و با امیر  
نفرین شده نیشابور  
مخالف و با امیر

بواسطه اخبار از اجپف که از سمرقند شنیده بود که نغمش خان سمرقند را محاصره  
 کرده و امیر تهور در دراک محصور است سو دای سلطنت خراسان بالاستقلال  
 در دماغ او متمکر شد شهر طوس را عمارت کرد و اظهار عصیان نمود و بر دشمنی  
 دوست بجهت شد نغمش خطبه و سکه و القاب همایون امیر بزرگ کرده شعار  
 نغمش خان ظاهر نمود و یوسف خواجه پسر فرزند دین را که در طوس بموجب حکم  
 صاحبقران محبوس بود از بند بیرون آورده با مارت بنشاند امیر اقبوفا که از این خبر  
 مطلع شد او را سرزنش نمود و او ابدًا اعتنائی نکرد امیر اقبوفا از هرات بسمت طوس  
 شد این خبر چون با امیر تهور رسید امیرانشاه پسر خود را در ماجادی الاوله  
 سنه هفتصد و نود و یک بجهت ضبط خراسان مأمور کرد امیر اقبوفا در طوس  
 جنگهای سخت با حاجی بیک کرد مدتی مدید چنان بود که حاجی بیک هر روز از  
 شهر بیرون میآمد و جنگ میکرد امیر اقبوفا چند زخم خورد تا آخرًا امیر اقبوفا  
 شد و بر یک طرف شهر فرود آمد و شیخ محمد از طرف دیگر و پیش خود جوی بزرگ  
 کردند و حصار و خندق ساختند با وجود این ایمن نبودند حاجی بیک شبی چون  
 میفرستاد گاه نگار دروازه بیرون میآمد و جنگ میکردند چون این قلعه  
 امتداد یافت امیر اقبوفا پیش حاجی بیک فرستاد که سه ماه است بر در طوس بدست  
 راست ننگ کرده و حسبیه هوسه ما دیگر بردست چپ خواهم حسبید و سه ما  
 دیگر بدست از پنجیم و بعد از این بنی که نود روی من پنجیم با من اقبوفا ایلیچها  
 متواتر نزد امیرانشاه فرستاده او را بجهت بسمت طوس خواست تا وقتیکه امیرانشاه  
 بجوالی طوس رسید اهالی شهر طوس از زندگی خود نا امید شدند و از آن طرف

دین  
 ششصد و  
 هفتاد و سه موافق  
 سیقان نیل از غول  
 کتور بی سال بهرمان  
 چنگیز خان بان بالک  
 از بلاد خراسان است  
 داشت در طوس بهرمان  
 شاه علم غریب بقصو  
 عالم الخرت بر  
 افرشت

لشکر اردوی بنو قافوی دل شدند در میان امرای حاجی بیک تفاق افتاد و مزاج  
 پوتس خان بجانی فریاد از وجد داشتند بار دوی میرانشاه آمد چون نگارداشتن  
 شهر پیر حاجی بیک مشکل بود مصمم فرار شد ولی فکر کرد اگر در ظاهر بگریزداها لے  
 طوس شایدا و را بگریزد و نگذارند که بیرون رود بهانه شب بخون مردم را مسند  
 گردانید خواست که بیرون رود و از میان فراری شود چون بیرون آمد از هر طرف  
 مردم بیدار و هوشیار بودند و انشاءها با مشعل میسوخت جماعت را گفت شما در  
 دروازه باشید نامن از آن طرف خبر گیرم بدان گوشه رفت و دیوار را خنجر کرد  
 زن و فرزند خود را با سپری انداخت و خود از میان بدو شد میرانشاه خبردار گشت  
 خود سوار شد سر عار بنجیل دو عفت او فرستاد اما هیچکس بدو نرسید میرانشاه  
 روی بشهر و حصار آورد اول حرما و خوشان و فرزندان او را ضبط کرد و لشکر  
 او بسیار کمر برد و طوس نشسته بودند و جنگ کرده بعضی خسته گشته بخون  
 طوس سپاه نشسته بودند دست بغارت و نواج بر آوردند شهر طوس را که از رنگ  
 و نگر چون پرتاوس و بزم کاوس بود مانند بیابان قفر که قد و زنان و دختران را که  
 جز رنگ آفتاب و سایه شب زلف و رخسار ایشان ندیده بود موی کشان از شهر  
 بیرون کشیدند و پرده ستر و صلاح از ایشان برداشتند و بدست هر کس و کجا  
 افتادند و از آبادی در آن نواحی اثر نماند و این واقعه در رجب سنه هفصد و نود  
 یک بود بعد از آن قتل و غارت کرد و طوس رفت و فریب ده هزار آدم بپیغ یا سا  
 مقبول گشت و از سرکشگان در دروازه ها منارها بر آوردند و از طوس  
 اثری نماند میرانشاه را در کان رفت و فغانها با طرف نوشت

بعد از فوت امیر قهر و که میرزا شاهرخ در خراسان جلوس نمود در شاهنشاهی  
 هشتاد و پنج سیدخواجهر ابطوس فرستاد که قلعه این بلاد را تعمیر نماید  
 در غره نیکه هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 گذاشته میرزا شاهرخ محض قدم میرزا و از هرات عازم طوس گشت  
 در سنه هشتاد و نه میرزا شاهرخ بعد از فتح ماوندان و استرآباد حکومت  
 انجاریا امیرزا عمر ولد خود عنایت کرده و ابتهاب جلال بصوبه دارالسلطنه هرات  
 برافراشت در اثنا راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و غیره را امیرزا  
 الغریبک تفویض کرد

صاحب تارنخ جیب السیر در وقایع سال هشتاد و شصت و دو مینویسد  
 در خراسان درین وقت چندین پادشاه مستقل بودند که اطاعت بکدیگر نداشتند  
 میرزا جهانشاد و استرآباد میرزا سلطان ابوسعید در بلخ میرزا سلطان ابوالهیم  
 در هرات میرزا سلطان بجز در مرو و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال  
 بر لوح خیال مینگاشت

در سنه نهصد و پنجاه و پنج میرزا محمد حسرت که با سلطان حسین باقر اردبیل خود مخالف  
 داشت بعد از میابنجی گریخته از امر میرزا محمد حسین را بجلاج طرادوز و کر  
 خجیر مرضع زینب و زینت بخشیده بتهجد ابات ولایت طوس و مشهد مقدس  
 و ابورد و ناسا نامزد کرد

در سنه نهصد و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 ماوراءالنهر از چگونگی گذشتن منوچهر خراسان شدند و هرات را محاصره کردند



بعد از دو ماه محاصره میان جانی بیگ سلطان و عبیدالله خان مخالفی روی نمود صبح روز سیم محرم سال نهصد و نوزده که موافق اول روز نوروز بود آن دوسر در دست از محاصره کشیده منوجه دربار خود شدند اما در همان ایام محمد تیمور سلطان در حدود مرغاب عبیدالله خان پوست و آن دوسر در ایاتفا یکدیگر عنان بکران بطرف طوس و مشهد مقدس انعطاف دادند و از مرو تا نوا سفر این را بحت تصرف در آوردند اینک بعد از چند ماه منقلا لشکر شاه اسمعیل بخراسان نزدیک و او زیبا بصوب ماوراءالنهر شناختند

در سال نهصد و بیست و هفت که امیرخان قورچی که از جانب شاه اسمعیل امیرالامراء خراسان و بجهت چند از حکمرانیان ابالت ماپوس و منزلی بود بهانه یورش قندهار کرده میخواست از هرات حرکت کند و الی طوس و مشهد مقدس امیرسلطان افشار که با زین الدین سلطان و بیرون سلطان نزد امیرخان مده بود اجازت طلبید روی بالکای خود آورد

صاحب حبیب التبر در ذیل احوال معاصر پربشاه اسمعیل گوید یکی از معاصرین این پادشاه امیر محمد موسوی ولد امیر تاج الدین علی است که در سلاک اعظم نهباء روضه رضویه بران نظام داشت و درین اوقات بمنصب فضا و لایت طوس و مشهد مقدس منصوب گشت

در سنه هزار و صد و پنجاه و دو یکی از اعظم هندی و سنان بعد از فتح این مملکت سیدت عساکر نادرشاه با اردوی نادری از دهلی حرکت کرده بقصد زیارت مکه معظمه زاده الله شرقاً و شغراً مسافرت نموده در روزنامه سفر خود نوشته است

ماد و نوزدهم ذی قعدة سنه هزار و صد و پنجاه و سه با اردوی ناکمی وارد مشهد شدیم (بعد از تعریف مختصر از مشهد مقدس گوید) بنای شهر مشهد و عظمت از سبب شد که شهر طوس که در چهار فرسخی مشهد واقعست و از شهرهای معظمه خرابی از سبب باشد خراب کرد

این بود نواریخ طوس اما رجال معتبران از علمای بزرگوار و اکابر و زوای نامدار و شعرا و حکمای عالی مقدار که چون افتاب در هر شهر و دیار سمت اشهار دارند ترجمت حوال ایشان از اینها را است

شرح الحواک و تراجمها مشاهیر رجال مملکت طوس بیجمع و تمیق و نتیج و تکفیف  
بجنا صدرا الافاضل و حجة الامثال الشیخ محمد المشهر بالله الهدی العبد المذنب الامام  
حصه الله بحاله التبر و عظام الامام

از فطر طوس رجالی برخاسته اند و از این ناحیت فحولی برآمد که مادر دهر از زادن امثال و اشبا ایشار جفیم است و هر یک در کجینه نواد و عالم جوهری فرد بوده و در پیبتیم از اینجمله است شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی از محمد بن ثلاث صاحب کتبا ربیع رضوان الله علیه و دیگر سلطان الحکما خواجہ نصیر الدین طوسی صاحب الآثار العظیمه و المناثر الکریمه طیب الله ثراه و دیگر حجة الاسلام ابو حامد غزالی محمد بن محمد بن محمد الغزالی الطوسی و دیگر عماد الدین ابو جعفر الشهبازی بن حمزه صاحب الوسیله و دیگر خواجہ نظام الملک حسن طوسی وزیر مملکت سلجوقی اول مریدین المدارس فی الاسلام و دیگر حسان العجم حکیم فردوسی صاحب شاهنامه که شهرت ان هر دو صفحه کوه خاک را فرو گرفتند و دیگر احمد غزالی و اعظم طوسی صاحب التواضع

و شیخ الصوفی فی زمانه و دیگر حکیم اسدی طوسی و دیگر محمد بن اسلام طوسی  
و دیگر شهاب الاسلام و زهر طوسی و دیگر معشوق طوسی صاحب الاشعار الزائفة  
الی غیر ذلک من افراد العالم و احاد بنی آدم و چون بر حسب الزام مشاهیر و مجالس  
اسلام که بهر نقطه از خطین ذهاب و ایاب منسوب بوده باشد درین کتاب  
حافل و تصنیف کامل معرفی خواهد شد و شرح احوال هر کدام بقدر اقتضا کتاب  
و مساعدت اسباب نگارش خواهد یافت تراجم عشرة کامله مذکور بن خطه طوسی  
در نیمقام انشاق و انتظام گرفت

### شیخ الظائفة ابو جعفر طوسی

ویرا ابو جعفر ثالث میگویند چه کنیت کلینی صاحب کافی و شیخ صدوق جامع  
کتاب من لا یحضره الفقیه نیز ابو جعفر است چنانکه نام هر سه بزرگوار هم محمد است  
و ابو جعفر صاحب این عنوان از کتب اربعه که مذهب جعفر پر اجمعا ثبوت کارکن  
چهار گانه میباشد استنبصار و نهذیب و تصنیف نموده و او پسر حسن بن علی  
طوسیست قدس الله سره القدر و سیم ولادتش در ثار رمضان سال سیصد و  
هشتاد و پنج بمجاک طوس روی داد و در سن بیست و سه سال بدو السلام بغداد  
وارد شد و در آنوقت محدثی فاضل و فقیهی کامل بود پس در خدمت شیخ اجل  
ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المعروف بالمفید آغاز نلتد نمود و تا پنج سال دیگر  
که شیخ مفید حیات داشت از حوزة او پای نکشید و چون مفید در چهار صد و  
سیزده در گذشت شیخ بغدادت علم الهدی نقیبا جل سید رضی و فقه ساگرد  
وی همپا کرد و مرتضی ماهی دوازده دینار بصیغه شهرت از خود برای او جوابه مقرر

ساخت چنانکه ساپرشاگردان خود را نیز کل علی حسبه موظف میداشت و قهنگه شیخ  
در چهارده هشت وارد بغداد گشت سید پنجاه و سه سال بود پس مرثضی بسیرت  
بزرگتر از شیخ بوده است و شیخ نایبست و هشت سال در عراق سمت معاصر  
مرثضی را داشت و بعد از فوت سید مرثضی در چهارصد و سی و شش بیت  
و چهار سال دیگر زندگ میبود و از ده سال در بغداد و از ده سال دیگر در  
نجف پس عمر شریف شیخ الطایفه هفتاد و پنج سال امنداد یافت و از آنجا معلوم  
میشود که وی تمام طبقه ناسعه را در یافت است با پانزده سال از طبقه نهم و ده  
سال از عاشره چنانکه علامه طباطبائی بحر العلوم در فوائد رجالیه تصریح فرموده است  
که آنکه شیخ در خدمت ایشان نمانده بود و سوائی مفید و مرثضی جمع کثرت از  
شعبه و اهل سنت و جماعت از ایشانست احمد بن ابراهیم فروزینی و احمد بن محمد و  
قزاق و احمد بن محمد بن موسی اهوازی و جعفر بن حسین بن فاسم علوی  
و حسین بن ابراهیم فروزینی و حسین بن عبد الله غضابری و علی بن احمد بن  
ابو جند و علی بن شبل بن راشد و محمد بن سلیمان حمدانی و هلال بن محمد حصار  
و ابوطالب بن غرور و ابو علی تبرشاذان که از شعبه ششمند و مثل ابو محمد فتاح و علی  
بن محمد بن خنفس و ابوالفاسم بن الوکیل و فجع عقیلی و ابو عمیر بن المهدی و غیر ایشان  
از مردی که خود در کتاب مجالس و غیره با سماء و صفات ایشان تصریح فرموده است  
که از اهل سنت و جماعت هستند شیخ در مراتب علمیه و فضایل نفسانیه ما بین  
الفریقین مشارالیه بوده است از موزخین و رجالیه پر شعبه و سنی مدایح غالب  
در حق او دیده شد صاحب تاریخ مصر و ذیل ترجمت آن بزرگوار میگوید فقیر

الامامة وعالمهم وهو صاحب النفس الذي هو في عشر بن مجلد اوله تصانيف اخر  
 وكان بجاورا بمشهد النجف ووثق بها وكان رافضيا قويا للشيعة ابن اثير حري  
 ميكوبد وفي الحرم ايضا توفي ابو جعفر الطوسي فقيه الامامة بمشهد امير المؤمنين  
 علي بن ابي طالب عليه السلام خواجه جدا لله مستوفى نيزد رثا رنج كزنده و ابن جوزي  
 واعظا در منظم اورا بسا في سندن يدك مذکور داشته اند و از علما خاصه علامه  
 در كتاب خلاصه ميفر مايد شيخ الامامة و رئيس الطائفة جليل القدر عظيم المنزلة  
 ثقة عين صدوق عارف بالاجار و الرجال و الفقه و الاصول و الكلام و الادب  
 و جميع الفضايل فتنسب اليه صنفي في كل فنون الاسلام وهو المهذب للعقائد في  
 الاصول و الفروع الجامع لكالات النفس في العلم و العمل سندا جل علامه طباطبائي  
 در فوايد رجالته شرحي در صفت شيخ ابو جعفر طوسي مياورد خلاصه عبارتش  
 اينست محمد بن الحسن بن علي الطوسي ابو جعفر شيخ الطائفة و رافع اعلام الشريعة  
 امام الفرقة بعد الائمة المعصومين عليه السلام و عماد الشيعة في كل ما يتعلق بالمذهب  
 و الذي تصنيف في جميع علوم الاسلام اما التفسير فله فيه كتاب التبيان الجامع لعلوم  
 القران وهو كتاب جليل كبير عديم النظير في التفاسير و شيخنا الطبرسي اما المفسر  
 في كتب البزولف و من بجه يعرف و في صدر كتابه الكبير بذلك يعرف و الشيخ  
 المحقق المدقق محمد بن ادريس الجلي مع كثرة و فاعبه مع الشيخ في اكثر كتب يعرف عند  
 ثبانه و اما الحديث فالب تشد الرجال و يربيلغ رجاله منتهى الامال وله فيه من  
 الكتب الاربعة التي هي اعظم كتب الحديث منزلة و اكثرها منفعه كتاب التهذيب و  
 كتاب الاستبصار ولها المنزلة الظاهرة باسنتفصا ما يتعلق بالفروع من الاخبار

خصوصاً التمهید فانه كاف للفقيه فيما ينبغي من روايات الاحكام مما سوا الغالب  
ولا يفتى عن غيره مضافاً الى ما اشتمل عليه الكتابان من الفقه والاستدلال والتمهيد  
على الاصول والرجال والتوفيق بين الاخبار والجمع بينها بشاهدي النقل والاعتبار  
واما الفقه فهو خزنة بهذه الصناعات والملفح التي زمام الانقياد والطاعة وكل من باخر  
عند من الفقهنا الاعيان فقد نفعه على كثر واستفاد منها نهاية ارب واره في هذين  
العلم كتاب النهاية الذي ضمنها من الاخبار وكتاب المبسوط الذي وسع فيه التفتيح  
واودع فيه دقايق الاقطار وكتاب الخلاف الذي ناظر فيه المخالفين وذكر فيه ما اجتمعت  
عليه الفرق من مسائل الدين واما علم الاصول والرجال فله في الاول كتاب العدة و  
هو احسن كتاب صنف في الاصول وفي الثاني كتاب الفهرست الذي ذكر فيه  
اصول الاصحاب ومصنفاتهم وكتاب الابواب المرتب على الطبقات من اصحاب رسول  
الله الى العلماء الذين لم يدركوا احد من الائمة عليهم السلام وكتاب الاختيار وهو تهذيب  
كتاب معرفة الرجال للكبش الخ

شيخ ابو جعفر در بغداد اسنادی را در بود و در غالب علوم تدوین میکرد و شاکردن  
بپار داشت بعضی تصریح کرده اند که سیصد مجتهد از شیعه خاصه در مدین  
شیخ حاضر میشد و از عامه الى غیر النهایه و شیخ از ریاست و جلالت و شان و شکوه  
نصیبی کامل و حظی عظیم بهم رسانیده بود و از کثرت تلامیذ و رجال افادت و افاضت  
بر کسی می نشست بعضی میگویند خلفا بر نفس اعظم علماء کرسیه قدوین مسداده اند  
و کسی حضرت شیخ از جانب خلیفه وقت بود در آن سنوات میان شیعه و اهل  
سنت در بغداد جنگهای بزرگ روی میداد و قتلهای بیخشت اتفاق می افتاد نادیده

فوتی و فدونی داشتند از شبعه حایت کلی و تقویت تمام میکردند و در او اخر نیز  
 او سالن بساسیری بجانب داری ایشان برخواسند بود و در یکی از حروب که دو سال  
 چهار صد و چهل و هشت واقع شد اهل سنت در محله کرخ بجانب ابو جعفر طوسی  
 که رئیس مذهب و شیخ طایفه بود در نهند تمام خانه و کرسیه ند و پس او را با هر چه  
 یافتند از کتب شریفه باقی سوختند شیخ رضوان الله علیه از آن وقت در بغداد  
 نشستن روان داشت لاجرم بجوار امیر المؤمنین علی سلام الله علیه کوچ داده تا آخر  
 عمر انجامی بود جوانی که آن بزرگوار بر سبیل او مجال از عبارات دعای **اللهم خص انی**  
**اولی ظالم الخ** در افواه مشهور است و در اجازات و کتب رجال مسطور و صورت  
 منامی که علما انصاری در باره کتاب **نهج** شیخ دیده اند و کتاب روضات الجنات  
 ماثور و در هیچ معجزی تاریخی و کتاب ترجمتی شرح احوال شیخ ابو جعفر طوسی را  
 مثل روضات الجنات بنالیف مپرمعاصر و فقده الله لمراضه ندیده ایم عنوا شیخ  
 از عیون تراجم ان نالیف شریفست هر که نهایتا سنبصار در شرح اخبار این  
 بزرگوار بخواند بچلاف بایدان کتاب مبسوط را بگشاید و وفات وی در ماه محرم  
 الحرام از سال چهار صد و شصت هجری در نجف اشرف روی داد و ابن شهر آشوب  
 در معالم العتبات و وفات او را بچهار صد و پنجاه و هشت مورخ ساخته و صحیح قول  
 اولست و همین مکان که فعلا در ارض مبارکه غریب مدفن شیخ ابو جعفر است **نخا**  
 وی بوده چه علما بالاتفاق نوشته اند که او را در خانه خویش بنجاک سپردند و  
 مسجد طوسی در نجف بهمین شیخ جلیل القدر منسوبست و آن مسجد سابقا ایچته  
 نداشتند و در تاریخ پیکزار و یکصد و نود و هشت هجری مرحوم بجز العلوم بیکه

از موفقیین اهل صلاح را بفرموده و از آنجا بدید نمود و از آنوقت یکی از جوامع معتبره نجف  
مقتدره گردید و اسامی نصیفات حضرت شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی در کتاب  
فهرست که هم از آثار نفیسه کلاک همایون اوست ثبت افتاده اول نصایفش در فقه  
کتاب نهایی است و از آنجا کتاب مبسوط در کتب حدیثه شیخ الطایفه شخص  
در کتاب مستطاب نهی سب و غفلت و تحریف و نقصان در اسناد و منون  
اخبار بسیار افتاده است بلکه محدث بحرینی صاحب الهدایه میگوید که است  
خبریکه بلا علت بنظر بیاید ولی علامه المحدثین سید ما شام بحرانی در نجح عظیم برده  
و ریاضتی شد بد کثیده تا نهی سب و اصلاح و تصحیح فرموده است و کتابی در این  
باب ساخته موسوم بنصیفات که در این نسخه این کتاب بسیار کم بدست میآید و این  
یک نسخه بفضل الله بخر زیناب جلاله ثاب رئیس اجل فیلسوف فیلسوف صنایع الدو  
وقفه الله ارضیه و درآمد و بر پشت آن نسخه خط و خاتم شیخ خلف برادر زاده شیخ  
یوسف موجود است و مراد بقره العینین که اولونی البحرین در اجازه ایشان نوشته  
اوست و برادرش

اما از شاگردان شیخ طوسی اسامی جمعی بمتبع کتب بدست آمده از مشاهیر ایشان است  
فرزند جلیل و محابو علی حسن بن محمد بن الحسن صاحب کتاب المجالس و غیره  
دیگر ابواب ابراهیم اسمعیل بن محمد بن الحسن بن بابویه الفقی و برادر وی ابوطالب  
اسحاق بن محمد و دیگر آدم بن یونس بن المهاجر النشفی و ابو الخیر برکه بن محمد بن البرکه  
الاسدی و ابو الصالح الحلبی و ابواب ابراهیم جعفر بن علی بن جعفر حسینی و شیخ  
الاسلام حسن بن حسین بن بابویه الفقی و محیی الدین ابو عبد الله حسن بن الظفر



الهدای و ابو محمد الحسز عبد العزیز الجبهانی وحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی  
 و ابو محمد زید بن علی بن الحسین الحسینی و ابو الصمصام ذوالفقار بن معبد الحسینی  
 و سلمان بن حسن بن سلیمان صهر رشتی و عبد الرحمن احمد ندیسابوری و عبد  
 الجبار بن علی المصزی الرازی و علی بن عبد الصمد النبر و اوی و عبد الله بن  
 الحسن بن بابویه الفقی و غازی بن احمد بن ابی منصور سامانی و کردی بن عکرم  
 بن کردی الفارسی و مطهر بن ابی القاسم الذبیاجی و ابو عبد الله محمد بن هبة  
 الوزان و ابو جعفر محمد بن علی بن محمد الجلی و ابو سعید منصور بن الحسن الابی  
 و جمال الدین محمد بن ابی القاسم الطبری و ناصر الدین رضی بن محمد الحسینی و زید بن  
 الحسن بن الفضال و غیرهم

سَیِّدُ الْحُكَّامِ خَواجِه نَصیر الدین الطوسی عیالہ الرحمة

سلطان الحکماء خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی اصلاً بصری  
 جمعی کثیر از او باب معجزات از چهره و دسا و است و چون تولدش روز سنبله  
 پانزدهم ماه جمادی نخستین از سال پانصد و نود و هفت هجری مقارن طلوع آفتاب  
 بطالع حوت در مشهد طوس افتاد و در طوس نشو و نما نمود و او اهل  
 تحصیل نیز در انجام بود لاجرم بطوسی اشتهار یافت وی فنون منقولہ نزد پدرش  
 محمد بن الحسن که شاکر و فضل الله را و ندیست و او شاکر شنید مرضی قدس الله  
 سر و فرانت کرد و در معقولات بر خال خویش و فرید الدین داماد در نیشابور  
 و قطب الدین مصری و غیرهم ناسد نمود و در حضرت کمال الدین پونز و صکر  
 و معین الدین سالم بن بدوان معزلی تکمیل تحصیل کرد و از ابن بدوان مجاز شد